

ماطراحی عکس نوشته از آیات و متن های برگزیده هر برنامه، سعی
می کنیم به نحوی قانون جبران را دوباره گنج حضور و آموزش های
که دریافت داشته ایم رعایت کنیم.

آقای
حضور

گلچین
حضور

کہ تو آن ہوشی و بانی ہوش پوش

خویشین را کم مکن، پاوہ مگوش

مولانا

www.ParvizShahbazi.com

عکس نوشتہ اییات

و نکات انتخابی

برنامہ ۹۳۸ گزلیں حضور

www.parvizshahbazi.com

عشق یعنی گنج حضور یعنی فضا گشایی
و از درونِ من ذهنی درآمدن و با خداوند
یکی شدن تا او بتواند به ما درس بدهد.

استاد کیست؟ استاد خود زندگی است،
خداوند است. ما چجوری باید درس
بگیریم یا ایشان به ما درس بدهد؟ از
طریق عشق.

اشکال کار ما موقعی پیش می‌آید که من ذهنی درست می‌کنیم و به خداوند درس می‌دهیم و از این‌که خداوند درس‌های ما را نمی‌پذیرد، یعنی مطابق سبب‌سازی و میل من ذهنی ما پیش نمی‌رود، یعنی آن اتفاقاتی که ما می‌خواهیم نمی‌افتند، متعجب می‌شویم.

اگر تا حالا متعجب می‌شدیم، ناله و شکایت می‌کردیم، می‌گفتیم خداوند وجود ندارد، بنابراین به‌جای این‌که در حرف زدن به خداوند پیشی بگیریم، باید حرف زدن خودمان را یواش کنیم تا زندگی حرف بزند.

همانیدن یعنی یک چیز فکری که متعلق به یک چیز
بیرونی است، مثلاً پول یا یک باور خاصی، الگوی عمل
خاصی را می‌گیریم و به آن حس هویت تزریق می‌کنیم.
آن برای ما مهم می‌شود برای این که اگر آن کار را
آن جوری انجام بدهیم، به نظر خودمان در این جهان باقی
می‌مانیم، نمی‌میریم.

اگر در اطراف آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد و فکر می‌کنیم این وضعیت‌ها زندگی دارند، الآن درک کنیم که زندگی ندارند، زندگی یک جای دیگر هست که با مرکز عدم شروع می‌شود، بلافاصله می‌توانیم فضاگشایی کنیم، یعنی به خودمان بگوییم که من از وضعیت این لحظه که ذهنم نشان می‌دهد زندگی نمی‌خواهم. فضا را باز می‌کنم، من خود زندگی هستم.

یکی از خطرناک‌ترین موجوداتی که ما می‌توانیم در مرکزمان بگذاریم، تصویر ذهنی یک آدم هست. یعنی با یک آدم دیگر ما عاشق و معشوق بشویم، منتها با من ذهنی‌مان عاشق من ذهنی‌اش بشویم.

چون وقتی که شما در این تصویر هستید، یک تصویر ذهنی در شما ایجاد می‌شود و براساس آن یک تصویر ذهنی هم برای فرد دیگر درست می‌کنید. این تصویر ذهنی یا من ذهنی شما عاشق من ذهنی او می‌شود.

اگر تصویر ذهنی یک انسان در زندگی ما باشد، چون آن
شخص دائماً براساس همانیدگی‌ها تخییر می‌کند، ما
می‌ترسیم. از طرف دیگر، هرچیزی که در مرکز ما باشد شروع
به کنترل و ادارهٔ آن می‌کنیم، مثل این‌که قسمتی از
ماست؛ درواقع زندگی آن شخص را هم فراب می‌کنیم.

من ذهنی قابل اعتماد نیست.
به عهدش وفانمی کند. کسی که به عهد الست وفا
نمی کند، به عهد این جهانیش هم وفانمی کند،
وجودش دروغین است.

ما با باورهای سیاسی، اجتماعی،
شخصی، مذهبی، همانیده هستیم.
مولانا میگوید اصلاً با این‌ها نباید
همانیده بشوید.

وقتی با یک شخص همانیده می‌شویم یکی از اشکالاتی
که پیش می‌آید این است که می‌خواهیم روی او قدرت
پیدا کنیم. قدرت یکی از آن چیزهایی است که من‌ذهنی
از آن خیلی خوشش می‌آید، برای این‌که می‌خواهد
بالا تر از دیگران باشد، دائماً خودش را مقایسه می‌کند.

نباید بگذارید کسی با شما همانیده بشود و نه
شما با کسی همانیده بشوید. خلاصه کلام
این که نه کسی را به مرکزتان بیاورید، نه بگذارید
کسی شما را در مرکزش بگذارد که بخواهد شما
را کنترل کند و حس وجود داشتنش را از کنترل
شما بگیرد، وگرنه شما را بیچاره می کند.

اگر شما زن و شوهر هستید، می‌خواهید ازدواج کنید، یا ازدواج کرده‌اید، با هم زندگی می‌کنید، یا مرد و زن هستید می‌خواهید به هر حال یک رابطه انسان به انسان برقرار بکنید، باید هردوی شما به زندگی زنده بشوید.

یعنی بیایید این کار را بکنید، وقتی مرکز هردوی شما عدم است، از طریق مرکز عدم با هم ارتباط برقرار کنید که در این صورت در هم‌دیگر خود زندگی را می‌بینید، بنابراین اگر مرکز شما و همسرتان عدم باشد، می‌بینید که هردوی شما خاموش شده‌اید.

وقتی مرکزتان عدم می‌شود، ذهنتان
در اختیار زندگی قرار می‌گیرد، شما
خاموش هستید، پس زبان شما زبان
خداوند می‌شود.

وقتی خداوند حرف می‌زند، در زندگی خانوادگی
دیگر زن و مرد دنبال قدرت نیستند، دنبال کنترل
یک‌دیگر نیستند، برای این که مرکزشان خالی شده.
تصویر ذهنی در مرکز آنها نیست، بلکه خود
زندگی‌ست، خود خداوند است. پس او حرف
می‌زند.

عشق یعنی مافضار را باز کردیم، با

خداوند یکی شدیم.

ما هیچ موقع با سبب‌سازی ذهن به خدا نمی‌رسیم.

اگر کسی فقط از آن چیزی که ذهنش نشان می‌دهد زندگی می‌خواهد، به هیچ جا نخواهد رسید، چون آن‌ها زندگی نمی‌دهند. انسان درحالی که مرکزش همانیده است از دنیا می‌رود؛ موقع مردن متوجه می‌شود که تمام همانیدگی‌هایش ریختند، چیزی در ذهن نماند و همان هشیاری شد که از اول بود، منتها کار اصلی‌اش را در این جهان انجام نداده و از دنیا رفته است.

بسیار مهم است که شما از توانایی انتخابتان در این لحظه که فضاگشایی است آگاه باشید و به آن عمل کنید و این موضوع که آن چیزی که ذهنم نشان می‌دهد، بازی است و زندگی ندارد و فضای گشوده‌شده جدی است را درک کنید و در این لحظه به آن عمل کنید، اگر عمل نکنید و این لحظه را از دست بدهید، دیگر به سبب‌سازی ذهن افتادید و نمی‌توانید بیرون بیایید.

در این لحظه اگر فضا را باز کنید و به اتفاق این لحظه بلی
بگویید، درواقع دارید به «الست» اعتراف می‌کنید. اعتراف
به «الست» یعنی این که ما در روز الست یا وقتی از
خداوند جدا می‌شدیم، خداوند از ما پرسیده آیا من
خدای تو هستم؟ ما گفتیم بله، بنابراین الآن در این
لحظه این را به عمل درمی‌آوریم.

ما همیشه حول محورهای اصلی صحبت می‌کنیم،
شما هم باید یاد بگیرید حول محورها یا اصول
اصلی صحبت کنید. وقتی از آن محورها و یا اصول
جدا می‌شوید، بدانید که دیگر پایتان لغزیده، اشتباه
کرده‌اید، افتاده‌اید در ذهن و من ذهنی دارید.

یکی از محورها که بسیار اصلی است، قرین است.
قرین یعنی هرچیز یا کسی که با ما همراه می‌شود.
بهترین قرین که از اول بوده، عشق است. وقتی فضاگشایی
می‌کنید، مرکز را عدم می‌کنید دوباره قرین او می‌شوید.
پس بهترین قرین ما خداوند است. یادمان باشد که
از طریق فضاگشایی با او قرین می‌شویم.

اگر قرین شما من های ذهنی بیرون است، بدانید که
دارید از جنس من ذهنی می شوید. اگر قرین شما
آدم هایی باشند که پر از درد هستند، یواش یواش دل
شما درد را از آن ها می گیرد. اگر قرین شما مولانا باشد،
دائماً شعر مولانا بخوانید، خوی مولانا را می گیرید که
درواقع خوی زندگی در شما رسوخ می کند.

اگر خودتان را در معرض
کینه‌توزان قرار بدهید، خواهید
دید که کینه‌ورز می‌شوید.

وقتی ما در پنج، شش سالگی من ذهنی درست کردیم و
همین طور بالا آمدیم، پدر و مادرمان به ما نگفتند. اگر عشقی
بودند، می گفتند مواظب باش تندتر از خدا حرف بزنی.
هیچ موقع این را نگفتند، گفتند هرچه تندتر حرف بزنی، بلندتر
حرف بزنی، با خشم حرف بزنی بهتر است؛ حق خودت را می گیری،
باید خشمگین بشوی، بلکه هم کتک کاری کنی. هیچ نگفته اند که
مواظب باش خداوند می خواهد از طریق تو حرف بزند.

خداوند به ما می‌گوید، با ذهنت در حرف زدن
زیاده‌روی می‌کنی، اگر با من می‌آیی لال شو،
یعنی فضا را باز کن با ذهنت قضاوت نکن، فقط
فضا را باز کن من دارم همه چیز را درست می‌کنم.

ما الآن شصت سالمان است بیچاره شدیم،
می‌گوییم اگر خدا بود که ما به این روز نمی‌افتادیم.
بابا تو از خداوند جلو زدی، اصلاً نگذاشتی او حرف
بزنند، پس «انصتوا»، خاموش باش.

ما از طریق ستیزه و من‌ذهنی پیش‌خداوند نشسته‌ایم می‌گوییم
که کمک کن، درست کن، من دارم عبادت می‌کنم. عبادت ما هم
تکراری است، یک سری حرف‌های بی‌معنی است، نه حضور دارد،
نه هیچ چیزی. خداوند هم می‌گوید برو دنبال کارت، برو هر کاری
می‌خواهی بکن، تو دیگر از اداره من خارج شده‌ای. درنهایت درد
تو را بر خواهد گرداند، خودت آن را انتخاب کردی.

کسی که در مرکزش درد داشته باشد مثل
رنجش، کینه، حسادت، این چیزها را داشته
باشد نمی‌تواند به خداوند وصل بشود، چون
او غیرت دارد. فقط کسانی که از جنس او
باشند می‌توانند به او وصل بشوند.

ما تمام عمرمان با من ذهنی، با سبب سازی
زندگی کرده ایم و انتظار داریم کار ما درست
دریاید. مثلاً زندگی خانوادگی مان گرم باشد،
در زندگی مان عشق باشد، همسرمان را دوست
داشته باشیم، بچه هایمان را دوست داشته
باشیم، آن ها را دوست داشته باشند.

این همه جدایی‌ها و این همه
ستیزه‌ها بی‌خود نیست، از
«من» می‌آید، از زندگی نمی‌آید.

اگر شما به طور جدی شروع کنید روی خودتان کار کردن، هر لحظه
فضاگشایی، هر لحظه فضاگشایی، بدانید این مسیر سرراست
نیست، شما نباید فکر کنید کسی مزاحم شما نمی شود.
می دانید دیو که من ذهنی ما هم از جنس دیو است، یعنی
نیروی همانندگی جهان، نیروی درد جهان، بالاخره یک جوری در
این مسیر شما اخلاص پیش خواهد آورد.

اگر دارید با مولانا پیش می‌روید نگذارید کسی بیاید با
شما دوست بشود و شما را از راه به در کند. همیشه
مشکوک بشوید که این اتفاق، این ملاقات، این شخص،
این که این حرف‌ها را به من می‌زند، دارد من را پشیمان
می‌کند، اخلال در کار من می‌کند، چرا می‌کند؟
این کیست؟ چرا من امروز این شخص را دیدم؟
فکر نکنید که هرکسی را می‌بینید این را خدا پیش می‌آورد.

**شما باید حواستان جمع باشد، چه بسا شخصی بیاید به
شما بگوید که من را یک نصیحت بکن، شما نکنید، این
کار دیو است. بگذارید برود خودش پیدا کند، برود کتاب
بخواند.**

**همیشه می‌گوییم که حواست به خودت باشد. دیگران را
نصیحت نکن و دیگران هم شما را نصیحت نکنند، این به
شما کمک می‌کند.**

دین یعنی فضای گشوده‌شده، یکی شدن با خدا، بنابراین
دین باورهای مذهبی نیست که شما با آن‌ها همانیده بشوید
و در مرکزتان بگذارید.



دیو (من ذهنی) ممکن است مزاحم ما بشود و اگر از طریق ترس، اضطراب، تنهایی، از دست دادن مال و اموالتان مزاحمتان شد، شما نترسید.

تمام من‌های ذهنی می‌ترسند، پس اگر شما می‌ترسید، نگران نباشید. ترس ما را از فضای گشوده‌شده به گمراهی ذهن برمی‌گرداند. در این کار باید با فضا‌گشایی، بر ترس من‌ذهنی‌تان غلبه بکنید.

اگر شما می‌ترسید و دنبال
ترس می‌روید، این من‌ذهنی
شما که تابع من‌ذهنی بزرگ
است شما را بدبخت می‌کند،
نمی‌گذارد پیشرفت کنید.



خدا دائماً پیش ما حاضر است، اما چون ما از جنس من‌ذهنی
هستیم و فضا را باز نمی‌کنیم، ما را جذب نمی‌کند. قانون غیرت
یعنی خدا می‌گوید، اگر تو از جنس من باشی یعنی مرکزت را
عدم کنی، می‌توانی با من تماس بگیری، می‌توانی از من درس
بگیری، من می‌توانم به تو کمک کنم، می‌توانم تو را جذب
کنم، اگر نه نمی‌کنم. خداوند من‌ذهنی را جذب نمی‌کند. اصلاً
من‌ذهنی وجود ندارد.



خداوند با توهم کار نمی‌کند. در اصل فقط این لحظه وجود دارد. زندگی همیشه این لحظه است. ما از جنس این لحظه هستیم. این لحظه ابدی بی‌نهایت هم هست. ما از جنس این لحظه ابدی و بی‌نهایت هستیم. ولی آمدیم از طریق پریدن از فکری به فکر دیگر که همه‌شان همانیده هستند، خودمان را محدود کردیم و فکر می‌کنیم این من‌ذهنی هستیم، بنابراین اگر از من‌ذهنی خارج بشویم دیگر دچار قانون غیرت خداوند نمی‌شویم.

شما اکنون می‌خواهید زندگی‌تان را با سبب‌سازی ذهن درست کنید یا با فضا‌گشایی و به‌کار بردن خرد زندگی؟ از خودتان بپرسید، به خودتان جواب بدهید. چه جمعی چه فردی، هردو. اگر با خرد زندگی‌ست، مُسبّب دارد درست می‌کند. اگر سبب‌سازی ذهن، پریدن از فکری به فکر دیگر زندگی شما را دارد درست می‌کند، شیطان دارد درست می‌کند. به‌نظر شما کدام یکی به نتیجه خواهد

آیا زندگی شما برحسب سبب‌سازی ذهن و پریدن از فکری به فکر دیگر که همه همانیده است دارد درست می‌شود؟ گشوده می‌شود؟ یا این که فضا را باز می‌کنید مُسبّب دارد کار می‌کند، یعنی زندگی دارد کار می‌کند، خرد زندگی دارد کار می‌کند، هدایت زندگی کار می‌کند، قدرت زندگی کار می‌کند، حس امنیت زندگی کار می‌کند، شادی زندگی کار می‌کند؟ این‌ها از آن‌ور می‌آید یا از این جهان از چیزهایی که تجسم می‌کنید در ذهنتان می‌آید، کدام یکی است؟ به خودتان جواب بدهید.

شما همیشه در این لحظه هستید، بنابراین نباید
فکرها را که الآن و این لحظه از ذهنتان رد می‌شوند،
جدی بگیرید و به آنها واکنش نشان بدهید.
مولانا پیشنهاد می‌کند که بگذارید فکرها رد شوند،
شما ثابت باشید، چون اگر با آنها حرکت کنید،
من ذهنی می‌سازید.

دوجور برخوردار با فکرها هست، یا شما همین طور بنشینید این فکرها رد بشوند؛ یا با این فکرها شما هم بگذرید و حرکت کنید.

بگذارید این فکرها حرکت کنند. زندگی یا شما در این لحظه مستقر هستید و حرکت نمی کنید، فکرها حرکت می کنند. اگر شما با فکرها حرکت کنید، گنده می شوید و می روید.

چند بار بخوانید تا جا بیفتد. تا این ها جا نیفتد، شما پیشرفت نمی کنید.

شما تصور نکنید چون مذهبی
هستید، اعمال مذهبی را انجام
می‌دهید، پس حتماً از جنس خدا
هستید، نه چنین چیزی نیست.



یکی از ابعادِ حیثیت بدلی ما این است که مردم
به حرف ما گوش بدهند و بگویند ما مهم هستیم.
شما از این توهم بیرون بیایید، اصلاً مردم را کنار
بگذارید. این‌طور در نظر بگیرید که مثل این‌که بقیه
مردم نیستند، فقط شما در جهان هستید و یکی
هم خدا که آن هم با شما یکی‌ست.

همه صحبت‌های من سر این است که شما از سبب‌سازی ذهن بیرون بپريد.

درست است که در جامعه یک‌سری سبب‌سازی‌ها نتیجه می‌دهد. بالاخره مدیریت هم وجود دارد که شما در کارخانه ماشین‌ها را چجوری بچینید، چجوری حسابداری کنید، اگر حسابتان غلط بشود چه آثاری دارد؟ درست بشود چجوری است؟ این‌ها سبب‌سازی ذهن در جهان مادی است، ولی سبب‌سازی ذهن در جهان معنوی کار نمی‌کند. توجه می‌کنید؟



شما سبب‌سازی ذهن را که در جهان مادی جواب می‌دهد و کار می‌کند را به جهان معنوی نیاورید؛ به این صورت که من در دنیای مادی استاد هستم، پس این‌جا (دنیای معنوی) هم استاد هستم، نه.

هرکسی که در سبب‌سازی‌های این جهان یعنی در واقع برقرار کردن روابط علت و معلولی این جهان استاد باشد، یک کارهایی را در جهان می‌تواند شروع کند و به نتیجه مادی برساند، می‌داند چکار کند که نتیجه بدهد و چه کارهایی را نباید بکند، آن‌ها به جای خود که اگر آدم خردمند و موفق باشد حتماً فکرهای خودش را جدی نمی‌گیرد و آن طرح را قابل تغییر می‌داند، جامد نیست.

شما نمی‌توانید برای خودتان من‌ذهنی درست
کنید، برای آدم‌های دیگر هم من‌ذهنی درست
کنید، آن وقت در عالم تَوْهَّم با من‌ذهنی آن‌ها هی
بگو، بخند و مذاکره و بحث‌و‌جدل درست کنید.
این‌طور رابطه با زندگی، با خداوند غلط است.

شما نمی‌توانید بر اساس من‌ذهنی یک خدای توهمی
درست کنید و با آن شروع کنید به راز و نیاز،
عبادت، گله و شکایت، طلب‌کاری و بدهکاری و تنبیه
نکن و خدایا رحم کن و حالا این‌ها را به چه کسی
می‌گویی؟ به یک چیزی که خودت درست کرده‌ای.
نه، این درست نیست.

آن چیزی را که در سبب‌سازی ذهن آرامش
می‌دانید و یا سبب آرامش می‌دانید، آن را ترک
کنید، آرامش در فضای گشوده‌شده است، درواقع
هرچیزی را ذهن به‌صورت ابزار نشان می‌دهد که
با این می‌توانی به خدا بررسی، باید دور بیندازی. از
ذهن بیرون بپری. فقط فضاگشایی کنی.



ما ناموس من ذهنی را آبروی واقعی می دانیم.
در حالی که آبروی واقعی ما بستگی به این دارد که
چقدر به خدا زنده شدیم؟ چقدر به عشق روی
آوردیم؟ چقدر می توانیم به مردم کمک کنیم، خدمت
کنیم؟ چقدر می توانیم از آن ور پیغام بیاوریم؟ چقدر
می توانیم فکر و عمل خردمندانه بکنیم؟

خیلی مهم است که شما دوباره به توانایی خودتان در این لحظه دست پیدا کنید که توانایی انتخاب دارید و توانایی انتخاب شما را نباید هیچ کس به هیچ وجه از شما بگیرد، این توانایی مال شماست، در شماست، از آن باید استفاده کنید که فضاگشایی کنید و بروید به هشیاری نظر و زیر اداره قضا و کن فکان قرار بگیرید و هر لحظه آفریدگاری کنید تا خرد و عشق زندگی به فکر و عمل شما بریزد.



خداوند هر لحظه فکر لازم برای
وضعیت این لحظه را از طریق ما
می‌آفریند، این تعریف ماست.



ما باید آرام باشیم، بگذاریم خداوند
از طریق ما حرف بزند. والسلام؛
دیگر چیز دیگری نیست.

اگر ما الآن فضا را باز کرده

بودیم، زنده بودیم به زندگی، به

سخن‌های من‌ذهنی احتیاج نداشتیم.



معنی قیامت این است که این لحظه فضا را باز کنیم، به خداوند زنده بشویم، ولی در دین گفتند، مواظب باشید قیامت را انکار نکنید، چرا؟ برای این که شما مقصود از آمدن ما به این جهان را دارید انکار می کنید. ما آمدیم قبل از مردن، این رستاخیز در ما به وجود بیاید نه این که می میریم، می رویم آن طرف، حالا وقتی که مُردیم رستاخیز می شود.



این بسیار مهم است شما بدانید که خداوند،
زندگی از جنس رحمت است، و هیچ موقع خشمگین
نمی‌شود و انتقام نمی‌گیرد، قهر نمی‌کند، خداوند
یادش نمی‌ماند که شما دیروز این کار را کردید، اصلاً
خداوند همه‌اش بخشنده است، چیز دیگر بلد نیست.



مقاومت یعنی چیزی خواستن از آن چیزی که
ذهن نشان می‌دهد، بنابراین ما گیر می‌دهیم،
انتظار داریم، توجه داریم به آن چیزی که ذهن
نشان می‌دهد، چون از جنس جسم هستیم، از
وضعیت‌ها زندگی می‌خواهیم، می‌خواهیم
بگوییم که این کار غلط است.

قضاوت یعنی وضعیت این لحظه همانیدگی من را زیاد
می‌کند یا نمی‌کند؟ اگر زیاد می‌کند خوشحالم، اگر کم می‌کند
غمگینم. پس حال من بستگی به وضعیت این لحظه دارد،
اما وضعیت این لحظه که ذهنم نشان می‌دهد دست
من نیست، دست دیگران است، دست جامعه
است، دست اتفاقات است

وقتی شما فردی را در مرکزتان می‌گذارید، در این رابطه
امکان دخالت شیطان را که همیشه درد ایجاد می‌کند،
می‌دهید. برای این که شما با من ذهنی با یک من ذهنی
دیگر ارتباط برقرار می‌کنید. حالا این جا در واقع سبب‌سازی
ذهن هم هست. آن چیزهایی که در خانواده و یا در
جامعه یاد گرفته‌اید و من ذهنی‌تان

مقدار زیادی از سبب‌سازی ذهن برای کنترل کسی
است که با او زندگی می‌کنیم. شما وقتی کسی
را کنترل می‌کنید، باید مواظب باشید از آن محوری
که مولانا گفت با کسی کاری نداشته باشید،
حواستان روی خودتان باشد، دارید عدول می‌کنید.

ما هیچ موقع نمی‌توانیم از کسی چیزی بگیریم
که سبب خوشبختی ما بشود، درنتیجه اگر با
من‌ذهنی بخواهیم از آن کسی که تصویرش
در مرکز ماست، خوشبختی بگیریم، دائماً
بدبختی خواهیم گرفت، درد ایجاد خواهیم
کرد، طلبکار خواهیم بود.

وقتی من ذهنی بالا می‌آید، خودش را کامل و
عاقل تصور می‌کند. هزارتا عیب دارد، اما
در خودش نمی‌بیند، در دیگران می‌بیند.
همان عیب‌هایی که در دیگران می‌بیند
در خودش هست.
هر عیبی که در دیگران می‌بینیم
در ما هم هست.

اگر شما متوجه شدید که مرکز شما الآن جسم است به جای عدم، از زندگی معذرت می‌خواهید که شما آّست را انکار کرده‌اید الآن متوجه شده‌اید. عذرخواهی واقعی این است که به این لحظه برگردید، یعنی مرکز را عدم کنید، یعنی یادتان می‌آید که الآن شما از یک چیزی، از کسی در مرکزتان زندگی می‌خواهید، از خداوند نمی‌خواهید. برای این کار از خداوند یا زندگی عذر بخواهید. مرکز را دوباره عدم کنید، بگویید نه، من فقط تو را ستایش می‌کنم و از تو کمک می‌خواهم، از تو روزی می‌خواهم، از تو خوشبختی می‌خواهم و تو هم خودم هستی؛ این یعنی اقرار آّست.

شما از خودتان سؤال کنید این کاری که من می‌کنم، این
جایی که من می‌روم، با این آدمی که دوست می‌شوم،
آیا این سبب‌سازی ذهن من ضرورت دارد؟ چرا دارد؟ این که
من فکر می‌کنم و مریض می‌شوم این ضرورت دارد؟ نه
ضرورت ندارد.

تحول ما به وسیله جذب زندگی صورت می گیرد، نه به وسیله حرف زدن
و فکر کردن برحسب همانیدگی ها یا سبب سازی ذهن.

این هم یک محور اصلی است که شما از خودتان بپرسید آیا من این
لحظه شرایطی فراهم می کنم که زندگی جنس خودش را که من باشم
جذب کند و من را از من ذهنی برهاند؟ یا من دارم تندتند برحسب سبب سازی
ذهن فکر می کنم تا به این ترتیب راهی پیدا کنم از ذهن خارج بشوم؟
اگر دومی است، کار شما اشتباه است. کار شما فقط با فضا گشایی در اطراف
اتفاق این لحظه و تسلیم به نتیجه می رسد.

وقتی مرکز ما همانیده است، اشخاص یا
چیزها در مرکزمان هستند، در این صورت ما
آنها را می‌پرستیم. شما باید ببینید که خدا را
می‌پرستید با مرکز عدم یا اشخاص یا چیزها
را می‌پرستید؟



ابیات مولانا اساسی هستند. اینها را شما
آنقدر بخوانید که حفظ بشوید، تا بدانید
زندگی با ارتعاش و جذب کار می‌کند،
شما باید با فرکانس زندگی، با مرکز عدم
ارتعاش کنید تا شما را جذب کند.



شما با ذهنت نیندیش که این قبول است، این رد است،
فقط فضا را باز کن، امر و نهی زندگی را اجرا کن. آن به
شما خواهد گفت که چکار کنید، چکار نکنید. اگر دیدید
در درون حس می‌کنید که نباید این‌جا بروی، نرو. نباید
با این کس حرف بزنی، حرف نزن. این امر و نهی در درون
به ما الهام می‌شود که این کار را بکن، آن کار را نکن.

درد ما را مجبور می‌کند تسلیم بشویم. این
درد به ما می‌گوید تو به جای سبب‌سازی
ذهن به کمک زندگی و خداوند احتیاج
داری، حواسست باشد. این درد برای پیداری
است.



اگر من ذهنی شما را حولِ محورهای مادی غلط بُرد که وقت تلف کردن است، نروید. بنابراین بگویید فهمیدم این من ذهنی پردرد برای این به وجود آمده، فقط به من حالی کند که باید تسلیم بشوم، از آن چیزی که ذهنم نشان می‌دهد زندگی نخواهم، فضا را باز کنم، مرکز را عدم کنم و دائماً به خودم تلقین کنم من به کمک زندگی یا خداوند احتیاج دارم و تا آخر باید بروم، یک لحظه فارغ نمی‌شوم. و این را هم می‌دانم من از مولانا جدا نمی‌شوم و از گروه عشقی جدا نمی‌شوم. اگر جدا بشوم این کار دیو است.

شما از جنس خداوند هستید. هیچ چیزی،
هیچ کسی، هیچ آفریده‌ای، هیچ فکری نمی‌تواند
شما را محدود کند. شما از جنس محدودیت نیستید.
خداوند از جنس محدودیت نیست.

وقتی فضا را باز می‌کنید، پس شادی بی‌سبب و خرد زندگی را حس می‌کنید و به فکر و عملتان می‌ریزید. یواش‌یواش خواهید دید که آفریننده می‌شوید. فکر مربوط به حل مشکلاتان را در این لحظه می‌سازید و این راه‌حل از درونتان می‌جوشد بالا می‌آید. ما باید افکار پوسیده را که مرکز ما بودند، بیرون بیندازیم، فکر مربوط به این لحظه را این لحظه تولید کنیم. این را صنّع و آفریدگاری می‌گویند، اصلاً برای این آمده‌ایم. ما آفریدگار هستیم، امتداد او هستیم. این‌که ما فکرهای پوسیده دوهزار، سه‌هزار سال پیش را می‌پرستیم، این‌که آفریدگاری نیست. زندگی می‌خواهد آفریدگاری خودش را در ما به معرض نمایش بگذارد، یعنی می‌خواهد در ما فکرهای جدید خلق کند.

گرامی داشت خداوند یعنی ما تماماً می‌توانیم به زندگی
تبدیل بشویم و فراوان بشویم. بی‌نهایت فراوانی به زندگی
ما می‌آید، آن موقع می‌فهمیم که برای چه آمده‌ایم.
بی‌نهایت فراوانی، بی‌نهایت خلاقیت، بی‌نهایت نعمت برای همه،
کمک به همه و شناخت زندگی در هم‌دیگر، براساس زندگی با
هم‌دیگر رابطه برقرار کردن، برای ما اتفاق می‌افتد و این راه
پیشرفت براساس قضا و کُن فکان است.

هرچه قضا و کُن فکان این لحظه برای شما
پیش می‌آورد فضا را باز کنید، این مهمان
است پیغامش را بگیرید بگذارید برود. اگر
شما این طوری پیغام بگیرید هرچه زودتر
پیشرفت می‌کنید.



شما هر لحظه بگوئید من فضا گشایی می کنم،
مرکزم را از غیر خدا عدم می کنم. غیر خدا
چیست؟ آن چیزی که ذهن نشان می دهد؛ پس
من بر حسب آن چیزی که ذهنم نشان می دهد
فمی بینم. والسلام تمام شد.

اگر شما ذهن را حالا نمی‌گوییم خاموش کنید، سرعتش
را کم کنید و عمیقاً درک کنید که هر لحظه زندگی
یک پیغامی از طریق اتفاقی که می‌افتد برای ما می‌فرستد،
بنابراین اگر ما ساکت باشیم لحظه به لحظه این پیغام را
می‌گیریم.

ما فکری کنیم من ذهنی جانِ ماست. کسی به این من ذهنیِ ما
توهین کند، ستیزه می کنیم. کسی نمی تواند به ما بگوید که این
شخصیت شما یک کمی عیب دارد. اگر بگوید، به ناموسِ پندارِ کمال
ما بر می خورد.





افسانی که بامن ذهنی اش در شهر خودش مسئله ایجاد کرده است،
اگر به شهر دیگر هم برود، همان مسائل را به شکل دیگر در
جامعه دیگر ایجاد خواهد کرد.

هیچ کس نمی‌تواند باورها، رفتارها، فکرها و بینش ما را
در ذهن عوض کند. ما با پندار کمال، کاهلی ذهن و بقیه
خاصیت‌های مخربش کار خودمان را خراب می‌کنیم.
ما به دنبال دشمن در بیرون می‌گردیم، و این که چه کسی کار
ما را خراب می‌کند؟ آن کسی که کار ما را خراب می‌کند در درون
خودمان است.

اگر ما بر حسب همانیدگی ها شاد بشویم که معمولاً اسم این شادی را
خوشی می گذاریم. اگر به خاطر قضاوت ذهنمان، خوشی به ما دست
بدهد، در این صورت این موقت است و زود از بین می رود.

شما می بینید که وقتی مرکزتان عدم می شود، از جنس زندگی می شوید و یک مقدار شادی بی سبب هم بالا می آید، شما دیگر از چیزها شادی نمی خواهید، از این جهان نمی خواهید.

یک خرده که این کار را ادامه بدهید، خواهید دید که شادی زندگی که به اصطلاح مزه کرد بی دلیل و بدون سبب سازی ذهن حاصل می شود، این شادی جنسش از آن شادی ای که از جسمها می آمد، از همانیدگیها می آمد که زودی به زوال می رفت نیست. این پایدار است و جنسش یک چیز دیگر است، جنسش را آن اصل تو می شناسد.

در دید درست زندگی هشیاری نظر می آید برای این که
شما با او می بینید. یک روزی می آید شما متوجه
می شوید که هر کاری بکنید برای شکر کردن کافی نیست،
در نتیجه زبانتان بند می آید که اصلاً شکر بکنید، می گوید
من توانایی شکر ندارم. پرهیز در شما اتوماتیک می شود،
می گوید میل ندارید کسی یا چیزی را به مرکزتان
بیاورید.

آیا شما یک شادی می‌خواهید که پایدار باشد، مال خودتان باشد یا مورد حمله من‌ذهنی‌تان قرار بگیرد؟ من‌ذهنی فوراً به یاد شما می‌آورد که خب حالا به‌خاطر این وضعیت که اتفاق خوبی افتاده‌است، شما چرا یادت رفته‌است که چهارتا وضعیت نگران‌کننده دارید؟! چهارتا مسئله دارید که باید حل کنید.

می‌بینید که آن چهارتا مسئله را که به شما یادآوری کرد، خوشی این را شست بُرد. چرا؟ چون من‌ذهنی مالیات می‌خواهد، می‌خواهد هرچور شده زندگی شما را تبدیل به درد بکند، تبدیل به مسئله بکند، شما باید آگاه باشید. می‌گویید من می‌خواهم زندگی‌ام را تمام و کمال زندگی کنم، نمی‌خواهم به مسئله، مانع و دشمن تبدیل کنم، نمی‌خواهم درد ایجاد کنم.

شما در حالی که ساکن هستید،
می بینید این لحظه ساکن است،
اتفاقات می گذرند، شما با اتفاقات
اتفاق نمی افتید.

ما از وقتی که فضا را باز کردیم، در این فضای گشوده‌شده
درون، با خداوند، هرجا بنشینیم شاد هستیم، یعنی حاملان
همیشه خوب است.

خیلی مرهم است که شما
قرینتان را چه چیزی یا چه کسی
انتخاب می کنید.

فضای گشوده شده
لحظه به لحظه تسلیم و درد
هوشیارانه را آسان می کنند.

اگر شما فضاگشا باشید، مهربان باشید، هر جا بروید می‌بینید
که همه آدم‌ها از جنس زندگی هستند. می‌توانید با فرد
دیگری صحبت کنید، دوست بشوید، غذا بخورید، بخندید،
صحبت کنید بعد هم خدا حافظی کنید بروید، در این صورت
زندگی خودش را از شما بیان می‌کند، شما زنده هستید.
**اگر غمگین هستید هر جا بروید آن غم را به همه منتقل می‌کنید،
هیچ کس هم شما را دوست ندارد، همه از شما فرار می‌کنند.**

شما هر جایی از زندگی تان را سامان
داده‌اید، همانیدگی‌ها را انداخته‌اید،
بی‌درد شدن‌اید.

ما باید از مولانا یاد بگیریم اگر کسی مرکزش عدم
باشد و فضاگشا باشد، هر جا برود نور زندگی از
طریق او شادی را به هرکسی که می بیند، به هر
فکری، به هر عملی که می کند می ریزد، خلاقیت
را می ریزد، عشق زندگی را می ریزد.

بودن در این تن و استفاده از ذهن خیلی عالی
است اگر در هر لحظه زندگی، خداوند حامی ما
باشد. اگر از من ذهنی خارج شده باشیم، هر لحظه
پشتیبان و حامی ما، و هدایت کننده فکر و عمل
ما خود زندگی است. در هر وضعیتی او ما را
راهنمایی، هدایت و کمک می کند.

ممکن است که حتی چالش‌های زندگی بهتر از
بی‌چالشی باشد. شما دوست داشته باشید یک
مسئله‌ای را حل کنید، کمک کنید یک عده‌ای مردم
شادی‌شان را دوباره پیدا کنند. همین کاری که
الآن ما می‌کنیم شما می‌کنید. درست است که
این یک کار است ولی خیلی لذت‌بخش است که
انسان بتواند هشیاریِ زندگی را پخش کند.

در این لحظه دو راه وجود دارد یا با سبب‌سازی به
ذهن می‌رویم و جهدِ بیهوده می‌کنیم؛ یا فضا را باز
می‌کنیم می‌آییم خودمان را تابع نظم خداوند، قضا
و کن‌فکان می‌کنیم، و از مُنْع استفاده می‌کنیم.
وقتی مست عشق او هستیم اگر به‌نظر مردم
لغزش هم می‌کنیم، آن لغزش چقدر خوب است،
نباید به حرف مردم گوش بدهیم.

آیا ما با نور مولانا راه را پیدا نمی‌کنیم؟ پیدا
می‌کنیم و کرده‌ایم. ما به وسیلهٔ مولانا
خودمان را خیلی اصلاح کرده‌ایم. اگر
کاملاً نتوانسته‌ایم اصلاح کنیم، یا زمان
می‌برد یا به اندازهٔ کافی سعی نکرده‌ایم.

بارها گفته‌ایم خوشبختی لحظه‌ای است.
یا این لحظه شما خوشبخت می‌شوید وقتی
مرکزتان عدم است و فضاگشا هستید، یا وقتی
یک جسم به مرکزتان می‌آید بدبخت می‌شوید.

درست است که خداوند همه چیز را خلق کرده ولی هیچ چیز ندارد، برای این که به هیچ چیز احتیاج ندارد. ما هم درست است که خانه داریم، اتومبیل داریم، چه می دانم سواد داریم، یک موقعیتی داریم، یک جایی یک کارهای هستیم، ولی این ها را نداریم. در من ذهنی چون با این ها هم هویتیم فکر می کنیم این ها را داریم. اگر شما خوب تأمل کنید، خواهید دید که وقتی می میریم این ها می ماند، پس این ها مال ما نبودند.

ما چون در من ذهنی خوش قول نیستیم، تعهد می‌کنیم زیرش می‌زنیم، می‌گوییم خداوند هم می‌زند! من از کجا بفهمم که خداوند به عهدش وفا می‌کند؟! حالا آمدیم ما فضا را باز کردیم، آمدیم خداوند زیر قولش زد، چکار کنیم؟! نه می‌توانیم شکایت کنیم، نه دستان به او می‌رسد. نه، ما نباید این‌طوری فکر کنیم. او وعده‌های خوش به ما داده گفته تو اگر اشتباه کردی، به درد افتادی. تو مرکزت را عدم کن من را بیاور به مرکزت، من به تو کمک می‌کنم. مطمئن باش که خداوند به وعده‌هایش عمل می‌کند.

اگر بشریت همه انسان‌ها بیایند واقعاً بگویند ما
یک هشیاری هستیم، می‌توانیم به جای جنگیدن،
ستیزه‌کردن، به هم‌دیگر ضرر زدن، دسته‌بندی
کردن، به جای این کارها بیاییم به هم‌دیگر اعتماد
کنیم، کمک کنیم و این من‌ذهنی دردزا را که در
درون همه، هم من‌ذهنی جمعی، هم فردی وجود
دارد را از بین ببریم و به خداوند اعتماد کنیم.

ما فرزند بزرگ می‌کنیم، آن‌ها بزرگ می‌شوند، قهر می‌کنند، دعوا می‌کنند،
می‌روند، یا دچار مشکلات می‌شوند، مثلاً مثل کوشش نکردن در تحصیلات،
نافرمانی، سرکشی، دعوا. چرا ما بچه‌هایمان را این‌طوری تربیت می‌کنیم؟!
چرا این قدر زحمت می‌کشیم، ولی موفق نمی‌شویم؟! چرا این قدر در خانواده
کار می‌کنیم، زحمت می‌کشیم، بدو، بدو می‌کنیم آخرش می‌شود درد، دعوا،
جدایی، چرا؟ برای این که با من ذهنی کار می‌کنیم.

شما نباید از من‌های ذهنی اطرافتان بخواهید تأییدتان کنند،
شما نباید استدلال کنید که مثلاً اگر برنامه گنج حضور
یا مولانا خوب بود، خُب همه گوش می‌کردند دیگر، نه،
من‌های ذهنی هنوز لیاقت این را ندارند که بیایند مولانا گوش
بدهند یا فضا را باز کنند. خیلی از انسان‌ها هستند که باید
به‌طور جمعی و فردی درد ایجاد کنند و درد مجبورشان کند تا
روی خودشان کار کنند.

محورهای مطرح شده در برنامه ۹۳۸ گنج حضور

محور اول: قرین

باید کمتر از خداوند حرف بزنید و در حرف زدن از خداوند پیشی نگیرید.

محور دوم:

اگر به طور جدی روی خودتان کار می‌کنید از شرِ فتنه‌انگیزی‌های من‌ذهنی اطراف‌تان غافل نشوید.

محور سوم:

محور پنجم: سبب‌سازی ذهن

محور چهارم: ترس

محور ششم: خاموشی

با کسی کار نداشته باش و حواست روی خودت باشد. (تمرکز روی خود)

محور هفتم:

محور هشتم: سؤال نکردن

گنج
حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۸

www.parvizshahbazi.com



بداد پنجم استادِ عشق ز استادی
که هین، بترس ز هرکس که دل بدو دادی

هر آن کسی که تو از نویش او بنوشیدی
ز بعدِ نوش، کند نیشِ اوت فُضّادی

فَضّادی: رگ زنی، حجامت گری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹



چو چشمِ مستِ کسی کرد حلقه در گوشه ز گوش پنبه برون کن، مجوی آزادی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

برین بنه دل خود را چو دخل خنده رسید
که غم نجوید عُشرت، ز خرمن شادی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

عُشر: یک دهم از هر چیز، نوعی خراج

دخل: درآمد، سود (مقابل خرج)



مگر زمینِ مسلّم دهد تو را سلطان چنانکه داد به بشر و جنیدِ بغدادی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

بشر: ابونصر بشر حافی، صوفی معروف که در بغداد می‌زیست.

جنیدِ بغدادی: از مردم بغداد و از عارفان بزرگ بود.

چو طوقِ موهبت آمد، شکست گردنِ غم

رسید دادِ خدا و بُرد بیدادی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

موهبت: عطا، بخشش



به هر کجا که روی ماه بر تو می‌تابد
مه‌ست نورفشان بر خراب و آبادی

غلامِ ماه شدی، شب تو را به از روز است
که پشتدارِ تو باشد میانِ هر وادی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹



من غلامِ قمرم غیر قمر هیچ مگو پیش من جز سخنِ شمع و شکر هیچ مگو

مولوک، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۹

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۸

گل
حضور

خُنُکِ تُو را و خُنُکِ جَمَلِه هَمَرِهانِ تُو را
کِه سَعَدِ اکِبری و نیکبختِ افتادی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

به وعده‌های خوشش اعتماد کن ای جان که شاهِ مثل ندارد به راست‌میعادِی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

راست‌میعادِی: صدق قول، راست‌وعده بودن



پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

www.ParvizShahbazi.com



به گُویشِ تو همه تفسیرِ این بگوید شاه چنانکه اشترِ خود را نوا زند حادی

حادی: آوازخواننده برای شتران

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

پس شما خاموش باشید اُنصتوا تا زبان تان من شوم در گفت و گو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

چون تو گوشتی، او زبان، نی جنس تو
گوشتها را حق بفرمود: اَنْصِتُوا

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۲

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸

www.parvizshahbazi.com

آنگاه
حضور

خاموش که گفت نیز هستی ست باش از پی اَنْصِتُواش الکن

اَنْصِتُوا: خاموش باشید
الکن: لال

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۳۴



چه چگونہ بُدِ عدمِ را؟ چه نشانِ نہیِ قَدَمِ را؟ نَگرِ اوّلینِ قَدَمِ را کہ تو بس نکو نہادی

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارہٗ ۲۸۴۲

قَدَم: دیرینگی، قدیم (مقابلِ حدوث)

صبر و خاموشی جَذْوِبِ رحمت است وین نشان جُستن، نشانِ علّت است

جَذْوِب: بسیار جذب کننده / علّت: بیماری

أَنْصِتُوا يَذِيرُ، تَا بَرِ جَانِ تُو
آید از جانان، جزای أَنْصِتُوا

گزاره
حضور

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یارِ من
هیچ مباش یک نفس غایب از این کنارِ من

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

www.ParvizShahbazi.com



پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

دَمِ او جان دَهَدَت، رو ز نَفَخْتُ بپذیر کارِ او کُنْ فَيَكُونُ ست، نه موقوفِ علل

نَفَخْتُ: دمیدم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۴۱۴

برنامه ۹۳۸

پرویز
شهبازی

گلچین
حضور

از قَرین بی قول و گفت و گویِ او خو بدزد دل نهان از خویِ او

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

www.ParvizShahbazi.com

گلج
حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

بر قرین خویش مَفرّا در صفت
کآن فراق آرد یقین در عاقبت

نُطقِ موسی بُد بر اندازه، ولیکی
هم فزون آمد ز گفتِ یارِ نیکی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴-۳۵۱۵



پرویز شهبازی،
برنامه ۹۳۸

آن فزونی با خضر آمد شِشاق گفت: رُو تو مُکثِری هَذَا فِرَاق

مُکثِر: پُرگو

شِشاق: جدایی و دشمنی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۶

«قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ ...»

«گفت: این [زمان] جدایی میان من و توست...»

قرآن کریم، سوره کُهِف (۱۸)، آیه ۷۸



موسیا، بسیار گویی، دور شو
ور نه با من گنگ باش و کور شو

ور نرفتی، وز ستیزه شسته‌یی
تو به معنی رفته‌یی بگسسته‌یی

شسته: مخفف نشسته است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۸-۳۵۱۷

www.ParvizShahbazi.com

گل
حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

صبح نزدیک است، خاموشی، کم خروش
من همی کوشم پی تو، تو مَکوش

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

گلچین
حضور

برنامه ۹۳۸

پرویز شهبازی

www.ParvizShahbazi.com

گلچین
حضور

از هر جهتی تو را بلا داد

پرویز شهبازی

تا باز گشده بی جهات

برنامه ۹۳۸

بی جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

www.ParvizShahbazi.com

دیو چون عاجز شود در افتّان استعانت جوید او زین انسیان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱

افتّان: گمراه کردن

www.ParvizShahbazi.com

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸



که شما یارید با ما، یاری‌ای جانبِ مایید جانبِ داری‌ای



گلچین
حضور

مولود، شورش، دقتر، غم، پست ۱۳۲۲

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

www.ParvizShahbazi.com

تلاوه حضور

تو چو عزم دین کنی با اجتهاد
دیو، بانگت بر زند اندر نهاد

که مرو زان سو، بیندیش ای غوی
که اسیر رنج و درویشی شوی

بینوا گردی، زیاران و ابّری
غوی: گمراه

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

خوار گردی و پشیمانی خوری

توز بیم بانگِ آن دیوِ لعین واگریزی در ضلالت از یقین

ضلالت: گمراهی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۹

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

گلچین
حضور

www.ParvizShahbazi.com



«وَأَسْتَفِزُّ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ
بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ
وَعِدُّهُمْ ۚ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا.»

آیه
حضور

قرآن کریم
سوره اسراء (۱۷)
آیه ۶۴ و ۶۵

«با فریاد خویش هرکه را توانی از جای برانگیز و به یاری
سواران و پیادگانت بر آنان بتاز و در مال و فرزند با آنان
شرکت جوی و به آنها وعده بده. و حال آنکه

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸

شیطان جز به فریبی وعده‌شان ندهد.» www.ParvizShahbazi.com

تو را بر بندگان من هیچ تسلّی نباشد و
پروردگار تو برای نگهبانی‌شان کافی است.»

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ
سُلْطَانٌ ۚ وَكَفَبِرَبِّكَ وَكِيلًا»

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ ۖ وَاللَّهُ
يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.»

بِسْمِ اللَّهِ
حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۸

«شیطان شما را از بینوایی می ترساند و به
کارهای زشت وامی دارد، در حالی که خدا
شما را به آمرزش خویش و افزونی وعده
می دهد. خدا گشایش دهنده و داناست.»

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۸

www.ParvizShahbazi.com



تلاش
حضور

چون بود آن بانگِ غول؟ آخر بگو
مال خواهم، جاه خواهم، و آبِ رو

از درون خویش این آوازا
منع کن تا کشف گردد رازها

مولوی، مثنوی، دفتر دوم
آیات ۷۵۲-۷۵۴

ذکرِ حق کن، بانگِ غولان را بسوز
چشمِ نرگس را ازین کرکس بدوز

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

آلله
حضور

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند
بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم
ایات ۴۰۵۳-۴۰۵۴

www.ParvizShahbazi.com

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸



ما همه مُرغایانیم ای غلام بَحر می‌داند زبانِ ما تمام

گلچین
حضور

پس سلیمان بحر آمد، ما چو طیر
در سلیمان تا ابد داریم سیر

مولانا شوهر دقردوم

لیت ۳۷۸۱-۳۷۷۹

طیر: پرنده

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

با سلیمان، پای در دریا بینه
تا چو داود آب، سازد صد زره

www.ParvizShahbazi.com



برنامه ۹۳۸

پرویز شهبازی

قضا که تیرِ حوادث به تو همی انداخت
تو را کند به عنایت از آن سپس سپری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۶

گل
حضور

www.ParvizShahbazi.com

پرویز شهبازی

گل
حضور

www.ParvizShahbazi.com

برنامه ۹۳۸

ذره‌های گر جهدِ تو افزون بود در ترازویِ خدا موزون بود

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵



پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

آن سلیمان، پیشِ جمله حاضرست
لیک غیرت چشم‌بند و، ساحرست

تا ز جهل و، خوابناکی و، فضول
او به پیشِ ما و، ما از وی مَلول

مولوی، مثنوی، دفتر دوم

ایات ۳۷۸۲-۳۷۸۴

مَلول: افسرده، اندوهگین

سَعَد: خجسته، مبارک

تشنه را دردِ سر آرد بانگِ رعد
چون نداند کو کشاند ابرِ سَعَد

گل
حضور

چشم او مانده ست در جُویِ روان
بی خبر از ذوقِ آبِ آسمان

مَرکَبِ هَمّت سوی اسباب راند
از مُسَبِّب لاجَرَم محروم ماند

مولوی شورش، دقتر دوم
لیت ۳۷۸۷-۳۷۸۵

آنکه بیند او مُسَبِّب را عیان
کی نهد دل بر سبب‌های جهان؟

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

www.ParvizShahbazi.com



چشم حس افسرد بر نقشِ ممر

شش ممری بینی و او مستقر

گل
حضور



مولود، شور
دقر ششم، پیت ۸۱۸

ممر: گذرگاه، مجری، محل عبور

مستقر: محل قرار گرفتن، استوار، برقرار

www.ParvizShahbazi.com

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

این دویی اوصافِ دیدِ اُخْوَل است

وَرَنه اوّل آخر، آخر اوّل است

اُخْوَل: لوچ، دوبین

مولوس، شوس، دقر ششم، پست ۸۱۹

قرآن کریم
سورهٔ حدید (۵۷)
آیهٔ ۳

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ...»

تِلْکِ
حضور

«اوست اول و آخر...»

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

www.ParvizShahbazi.com



آیه
حضور

هی ز چه معلوم گردد این؟ ز بَعث
بعث را جُو، کم کن اندر بعث بَحْث



شرطِ روزِ بعث، اوّل مُردن است
زآنکه بعث از مُرده زنده کردن است

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۸۲۱-۸۲۰
پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۸

www.ParvizShahbazi.com

آزاد
حضور

جمله عالم زین غلط کردند راه
کز عَدَم ترسند و، آن آمد پناه

از کجا جوییم علم؟ از ترکِ علم
از کجا جوییم سلیم؟ از ترکِ سلیم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ایات ۸۲۲-۸۲۳

سلیم: صلح، آشتی

www.ParvizShahbazi.com

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸



از کجا جوییم هست؟ از تَرکِ هست
از کجا جوییم سیب؟ از تَرکِ دست

پرویز شهبازی،
برنامه ۹۳۸

مولوی، شوی، دختر ششم،
ایات ۸۲۴-۸۲۶
هم تو تانی کرد یا نِعَمَ الْمُعین
دیده معدوم بین را هست بین

آنچه
حضور

نِعَمَ الْمُعین: یاوَرِ نیکو

معدوم: نیست شده،
نیست و نابود

دیده‌یی کو از عدم آمد پدید

ذاتِ هستی را همه معدوم دید

صد هزاران سال ابلیس لعین بود ابدال امیر المؤمنین

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۹۶

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۸

www.ParvizShahbazi.com

آنگاه
حضور



گاوِ زرّین بانگ کرد، آخر چه گفت؟ کاحمقان را این همه رغبت شگفت

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۳

برنامه ۹۳۸

پرویز شهبازی

گنج
حضور

www.parvizshahbazi.com

ز اندرونم صد خموشِ خوش نَفَس
دست بر لب می زند یعنی که بس

مولوی، شوی، دفتر چهارم،
ایات ۲۰۶۳-۲۰۶۱

خوش نَفَس: آنکه دَم و نَفَس او مبارک است؛ خیرخواه، خوش طینت، شیرین کلام.

خامشی بحرست و، گفتن همچو جو

حضور

بحر می جوید تو را، جو را مجو

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

از اشارت های دریا سرمتاب

ختم کن، وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ: به راستی که
خداوند به راستی و درستی دانایتر
است.

همچنین پیوسته کرد آن بی ادب
پیش پیغمبر سخن ز آن سر دلب

تلاش
حضور

دست می دادش سخن، او بی خبر

که خبر هرزه بود پیش نظر

مولوی، شوی، دفتر چهارم،

ایات ۲۰۶۶-۲۰۶۴

دست دادن: حاصل شدن، میسر گشتن

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۳۸

این خبرها از نظر خود نایب است
بهر حاضر نیست، بهر غایب است

هر که او اندر نظر موصول شد

گنج
حضور

این خبرها پیش او معزول شد

معزول: عزل شده

چونکه با معشوق گشتی همنشین

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

دفع کن دلالکان را بعد از این

www.parvizshahbazi.com

مولوی، شوی، دختر چهارم،

ایات ۲۰۶۷-۲۰۶۹

هر که از طفلی گذشت و مرد شد

نامه و دلّاله بر وی سرد شد

گنج
حضور

نامه خواند از پی تعلیم را
حرف گوید از پی تفهیم را

پیش بینایان خبر گفتن خطاست
مولوی، شوی، دختر چهارم،
کآن دلیل غفلت و نقصان ماست
ریاست ۲۰۷۰-۲۰۷۲

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۳۸

www.parvizshahbazi.com

پیش بینا، شد خموشی نفع تو
بهر این آمد خطابِ اَنْصِتُوا

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۳۸

گربفرماید بگو، برگوی خوش

لیک اندک گو، دراز اندر مکش

وربفرماید که اندر کش دراز

همچنین شرمین بگو، با امر ساز

گنج
حضور

شرمین: شرمناک، باحیا
مولوی، شوی، دختر چهارم، ایست ۲۰۷۴-۲۰۷۳

با امر ساز: از دستور اطاعت کن

www.parvizshahbazi.com

گلچ
حضور

برنامه ۹۳۸

رحمت اندر رحمت آید تا به سر بر یکی رحمت فرو ما ای پسر

پرویز شهبازی

«حضرت حق سراپا رحمت است؛ بر یک رحمت قناعت مکن.»

مولوی، شتوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

www.parvizshahbazi.com



لیک من آن ننگرم، رحمت کنم

رحمتم پُرسست، بر رحمت تتم

ننگرم عهد بدت، بدهم عطا

از کرَم، این دم چو می خوانی مرا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۱۶۰_۳۱۵۹

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

www.parvizshahbazi.com

آزاد
حضور

ای بسا دولت که آید گاه گاه

پیش بی دولت، بگردد او ز راه

ای بسا معشوق کآید ناشناخت

پیش بدبختی، نداند عشق باخت

آنگاه
حضور

مولوی، شوی، دفتر سوم، ابیات

۲۷۶۱-۲۷۶۲

www.parvizshahbazi.com

پرویز شهبازی،
برنامه ۹۳۸

چون نپرسی، زودتر کشف شود
مرغِ صبر از جمله پُران‌تر بُود

آلای
حضور

ور بی‌پرسی دیرتر حاصل شود
سَهل از بی‌صبریت مشکل شود

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۳۸

مولوی، شوی، دقتر سوم، ایست ۱۸۴۷-۱۸۴۸

www.parvizshahbazi.com

تا کنی مر غیر را حَبْر و سَنی
خویش را بدخُو و خالی می کنی

حَبْر: دانشمند، دانا
سَنی: رفیع، بلندمرتبه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

مردۀ خود را رها کرده ست او

مردۀ بیگانه را جوید رَفو

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

دیده آ، بر دیگران، نوحه گری

مدّتی بنشین و، بر خود می گری

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

حضور

www.parvizshahbazi.com

ذُودَلال: صاحب ناز

و کرشمه

عَلَّتِي بَتُّر ز پندار کمال
نیست اندر جانِ تو ای ذُودَلال

مولوی، شوی، دقراول،
از دل و از دیده‌ات بس خون رود
لیات ۳۲۱۴-۳۲۱۶
تا ز تو این مُعْجَبی بیرون رود

گل
حضور

عَلَّت ابلیس انا خیری بدهست
وین مرض در نفسِ هر مخلوق هست

این دوره آمد در روش یا صبر یا شکر نعم
بی شمع روی تو نتان دیدن مرا این دو راه را

نتان: نتوان

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

آنگاه
حضور

www.parvizshahbazi.com

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر
او همین داند که گیرد پایِ جبر

کاهلی: تنبلی

رنجور: بیمار

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد

تا همان رنجوری‌اش، در گور کرد

پرویز شهبازی،
برنامه ۹۳۸ حضور

مولوی، مثنوی، دفتر اول،

ابیات ۱۰۶۸-۱۰۷۰

لاغ: هزل و شوخی؛ در اینجا به معنی بددلی
است.

رنجوری به لاغ یعنی خود را بیمار نشان دادن،
تمارض.

گفت پیغمبر که رنجوری به لاغ
رنج آرَد تا بمیرد چون چراغ

گفت: مُفتیٰ ضرورتِ هم تویی بی ضرورتِ گر خوری، مجرمِ ثنوی

مُفتی: فتوا دهنده

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

این قدر گفتیم، باقی فکر کن
فکر اگر جامد بُود، رَوُ ذکر کن

ذکر آرد فکر را در اهتزاز
ذکر را خورشیدِ این افسرده ساز

اصل، خود جذب است، لیک ای خواجه تاش
کار کن، موقوفِ آن جذبه مباش

اهتزاز: جنبیدن و تکان
خوردن چیزی در جای خود

خواجه تاش: دو غلام را گویند که
یک صاحب دارند.

گلزار حضور زانکه ترکِ کار چون نازی بُود
ناز کی در خوردِ جانبازی بُود؟

نه قبول اندیش، نه رد ای غلام
امر را و نهی را می بین مُدام

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۱۴۷۹-۱۴۷۸

مرغِ جذبه ناگهان پَرْد ز عُش
چون بدیدی صبح، شمع آنگه بکُش

عُش: آشیانه پرندگان

چشم‌ها چون شد گذاره، نورِ اوست
مغزها می‌بیند او در عینِ پوست

گذاره: آنچه از حدّ در گذرد، گذرنده. مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۱۴۸۱-۱۴۸۰

آگاه حضور
بیند اندر ذره خورشید بقا

بیند اندر قطره، گل بحر را

بحر: دریا

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۲

ساخت موسیٰ قدس در، بابِ صَغیر تا فرود آرند سر قومِ زَحیر

قومِ زَحیر: مردم بیمار و آزار دهنده

ز آنکه جَبَّاران بُدند و سرفراز دوزخ آن بابِ صغیر است و نیاز

جَبَّار: ستمگر، ظالم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۹۹۶-۲۹۹۷

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

ناز کردن خوش‌تر آید از شکر
لیک، کم خاییش، که دارد صد خطر
ایمن‌آبادست آن راهِ نیاز
تَرکِ نازش گیر و، با آن ره بساز

مولوی، مثنوی، دفتر
پنجم، ابیات ۵۴۴-۵۴۵

اندرین ره، می تراش و می خراش تا دمِ آخر، دَمی فارغ مباش

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۲

هرکه را دیو از کریمان وا بَرَد
بی گسَش یابد، سرش را او خَوَرَد

دست: وجب

یک بَدست از جمع رفتن یک زمان
مکرِ شیطان باشد، این نیکو بدان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم،
ابیات ۲۱۶۵-۲۱۶۶

صورتی را چون به دل ره می دهند
از ندامت آخرش ده می دهند

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۴

پند گفتن با جَهِولِ خوابناک
تخم افگندن بُود در شوره خاک

جَهِول: نادان

چاکِ حُمَق و جَهِل نپذیرد رفو
تخمِ حکمت کم دِهَش ای پندگو

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۲۶۴-۲۲۶۵

کم دِهَش: او را نده
حُمَق: نادانی

دَم مَزَن تا بشنوی از دم‌زنان
آنچه نآمد در زبان و در بیان

دَم مَزَن تا بشنوی زان آفتاب
آنچه نآمد در کتاب و در خطاب

دَم مَزَن تا دم زند بهر تو روح
آشنا بگذار در کشتی نوح

آشنا: شنا

گنج حضور
پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸

هست مهمان خانه این تن ای جوان هر صباحی ضیف نو آید دوان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۶۴۶ تا ۳۶۴۴ ضیف: مهمان

هین مگو کین ماند اندر گردنم

که هم اکنون باز پَرْد در عَدَم

هرچه آید از جهانِ غیبِ وَش
در دلت ضیفست، او را دار خَوش

مولوی، مثنوی، دفتر

پنجم بیت ۳۳۳۹

نعره لاضیر بر گردون رسید

هین پُر که جان ز جان کندن رهید

ضیر: ضرر، ضرر رساندن

«ساحران با بانگی بلند که به آسمان می‌رسید گفتند: «هیچ ضرری به ما نمی‌رسد.

هان اینک (ای فرعون دست و پای ما را) قطع کن که جان ما از جان کندن

نجات یافت.»»

«قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ.»

«گفتند: باکی نیست، ما نزد پروردگارمان بازگردیم.»

(قرآن کریم، سوره شعراء (۲۶)، آیه ۵۰)

ما بدارنستیم ما این تن نه ایم

گل
حضور

از و رای تن، به یزدان می زی ایم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۰

پرویز شهبازی برنامه ۹۳۸

گنج حضور
پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸



حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُغْمِيكَ يُصِمُّ

نَفْسُكَ السَّوْدَا جَنَّتْ لَا تَخْتَصِم

«عشقی تو به اشیاء تو را کور و کر می کند. با من ستیزه مکن، زیرا نفسِ سیاهکارِ
تو چنین گناهی مرتکب شده است.»

حدیث

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۲۴

«حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُغْمِي وَ يُصِمُّ.»

«عشقی تو به اشیاء تو را کور و کر می کند.»

کوری عشقست این کوری من حُبُّ یُعْمی و یُصِمّ است ای حَسَن

«آری اگر من، دچار کوری باشم، آن کوری قطعاً کوری عشق است نه
کوری معمولی. ای حَسَن بدان که عشق، موجب کوری و کری
عاشق می‌شود.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۲

کورم از غیرِ خدا، بینا بدو
مقتضایِ عشقِ این باشد بگو

مقتضا: لازمه، اقتضا شده

مولوی، شوی، دقتر سوم، بیت ۲۳۶۳

حافظ از جورِ تو حاشا که بگرداند روی
من از آن روز که در بندِ توام آزادم

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۳۱۶

www.ParvizShahbazi.com

گر گریزی بر امیدِ راحتی

ز آن طرف هم پشتِ آید آفتی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۵۹۱-۵۹۰

هیچ کُنْجی بی دَد و بی دام نیست

جز به خلوت گاهِ حق، آرام نیست

حضرت

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

چون خیالی در دلت آمد، نشست هرکجا که می‌گریزی با تو است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۷۴

حیله کرد انسان و، حیله‌اش دام بود
آنکه جان پنداشت، خون‌آشام بود

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۹۱۸ _ ۹۱۹

در بَبَسْت و دشمن اندر خانه بود
حیلهٔ فرعون، زین افسانه بود

سبزه
حضور

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸

صد هزاران طفل گشت آن کینه گش

وآنکه او می جُست، اندر خانه اش
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۰

هرکس فریباند مرا تا عَشْر بستاند مرا
آنکِم دهد فهمِ بیا، گوید که پیشِ من بیا

عُشر: یک دهم
آنکِم: آن که مرا

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۸

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

تا با تو قرین شده‌ست جانم

هرجا که روم به گُلستانم

تا صورتِ تو قرینِ دل شد

بر خاکِ نیم، بر آسمانم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

تلاش
حضور

پرویز شهبازی برنامه ۹۳۸

www.ParvizShahbazi.com

تا من بدیدم روی تو، ای ماه و شمع روشنم

هر جانشینم خرمم، هر جار و م در گلشنم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۸۳

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۸

آقای
حضور

www.ParvizShahbazi.com

در زمینِ مردمان، خانه مکن کارِ خود کن، کارِ بیگانه مکن

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۶۴_۲۶۳

کیست بیگانه؟ تنِ خاکیّ تو
کز برای اوست غمناکیّ تو

www.ParvizShahbazi.com

پارviz
شهبازی

گنج حضور
پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸

گلزار
حضور

دیدِ خود مگذار از دیدِ خسان
که به مُردارت گشند این کرکسان

چشم چون نرگس فروبندی که چی؟
هین عصاأم گش که کورم ای اچی؟

اچی:
برادر

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۴۸۹-۳۴۹۰

www.ParvizShahbazi.com

چشم داری تو، به چشمِ خود نگر
مَنگر از چشمِ سفیهی بی‌خبر

آقای
حضور

گوش داری تو، به گوشِ خود شنو
گوشِ گولان را چرا باشی گرو؟

www.ParvizShahbazi.com

مولوی، شوی، دختر ششم، آیات ۳۳۴۲-۳۳۴۳

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

بی ز تقلیدی، نظر را پیشه کن
هم برای عقل خود اندیشه کن

مولوی، شوی، دفتر ششم،
میت ۳۳۴۴

پس هماره روی معشوقه نگر
این به دست دوست، بشنوای پدر

مولوی، شوی، دفتر ششم،
میت ۳۰۹۷

www.ParvizShahbazi.com

گلچین حضور پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

کلام
حضور

خشک بر میخِ طبیعت چون قَدید

بسته اسباب، جاننش لایزید

لایزید: افزون نمی‌شود.

قدید: گوشت خشکیده نمک‌سود

و آن فضای خَرَقِ اسباب و علل

هست اَرْضُ الله، ای صدرِ أَجَل

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

صدرِ أَجَل: وزیر اعظم، بزرگترین وزیر

خَرَق: پاره کردن

www.ParvizShahbazi.com

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۳۸۰-۲۳۸۱

می‌نروم هیچ ازین خانه من
در تک این خانه گرفتم وطن

مولوی، دیوان شمس،
غزل شماره ۲۱۰۸

داد تو واخواهم از هر بی‌خبر
داد، که دهد جز خدای دادگر؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم،
میت ۴۰۴



گر غمی آید گلوی او بگیر

داد از او پستان امیر داد باش

مولوی، دیوان

شمس، غزل ۱۲۵۸

داد: عدل، انصاف

خرقه تسلیم اندر گردنم

مولوی، مثنوی، دفتر

ششم، بیت ۱۴۸۴

بر من آسان کرد سیلی خوردنم

www.ParvizShahbazi.com

پرویز شهبازی برنامه ۹۳۸

من که خصم هم منم، اندر گریز

خیز خیز؛
بر خاستن و
بر جستن

تا ابد کار من آمد خیز خیز

نه به هندست ایمن و نه در ختن
مولوی، شوی، دقتر و حجم،

آنکه خصم اوست سایه‌ی خویشاتن
ایات ۶۷۱-۶۷۰

«در جایی که آدمی دشمنش درونی باشد هیچگاه آسودگی بال ندارد،

مگر آنکه با پناه جستن به خدا از تقوی و پروا سپری دافع بسازد.»

حدیث
آل
حضور

تو همچو وادی خشکی و ما چو بارانی

تو همچو شهر خرابی و ما چو معماری

وادی: بیابان

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

گل
حضور

www.ParvizShahbazi.com



هین قُمِ اللَّیْلَ کہ شمعِ ای هُمَام
مولوی، شوی، دختر چهارم،

شمع اندر شب بُود اندر قیام
سیت ۱۴۵۶

«بهوش باش ای بزرگ‌مرد، شب‌هنگام برخیز، زیرا که شمع در تاریکی شب
ایستاده و فروزان است.»

(قرآن کریم، سوره مَزْمَل (۷۳)، آیه ۲)

«شب را زنده بدار، مگر اندکی را.»

«قُمِ اللَّیْلَ إِلَّا قَلِيلًا.»

الله
حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

گر رسیدی مستی ای بی جهِدِ تو
حفظ کردی ساقی جان، عهدِ تو

پُشت‌دار:
پشتیان، حامی

زَلَّت: لغزش

مولوی، مثنوی،
دفتر پنجم، ابیات
۴۱۰۸_۴۱۰۹

پُشت‌دارت بودی او و عذرخواه
من غلامِ زَلَّتِ مستِ إله

دی مُنَجِّم گفت: دیدم طالعی داری تو سَعِد سَعِد: خجسته، مبارک

گفتمش: آری ولیک از ماه روزافزون خویش

مَه که باشد با مَه ما؟ کز جمال و طالعش

نَحسِ اکبر، سَعِدِ اکبر گشت بر گردونِ خویش

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۴۷

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۸

آلَم
حضور

نَحسِ اکبر:

ستاره زحل،

بزرگترین

شومی

سَعِدِ اکبر:

ستاره مشتری،

بزرگترین

خوش یمنی



www.ParvizShahbazi.com

گلستان
حضور پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۸

برهمگان گر ز فلک زهر بیبارد همه شب
من شکر آندرشِ شکر آندرشِ شکر آندرشِ شکر

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۹۴

خودندارم هیچ، به سازد مرا
که زوهم دارم است این صد عَنَا

عَنَا: رنج

مولوی، شومی، دقتر ششم، میت
۲۳۳۴

گل
حضور

روز شهبازی
پرتما ۹۳۸

www.ParvizShahbazi.com

گلج
حضور

کافیَم، بذهم تو را من جمله خیر
بی سبب، بی واسطه یاری غیر

کافیَم بی نان تو را سیری دهم
بی سپاه و لشکرت میری دهم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم،
بیت ۳۵۲۰_۳۵۱۷

کافیَم بی داروت درمان کنم
گور را و چاه را میدان کنم

بی بهارت نرگس و نسرین دهم
بی کتاب و اوستا تلقین دهم

پرویز شهبازی برنامه ۹۳۸

حضور

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸

حق تعالی، فخر آورد از وفا گفت: مَنْ اَوْفَى بِعَهْدٍ غَيْرِنَا؟

«حضرت حق تعالی، نسبت به خوی وفاداری، فخر و مباهات کرده و فرموده است: «چه کسی به جز ما، در عهد و پیمان وفادارتر است؟»

«... و چه کسی بهتر از خدا به عهد خود وفا خواهد کرد؟ بدین خرید و فروخت که کرده‌اید شاد باشید که کامیابی بزرگی است.»

«... وَمَنْ اَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ ۚ فَاسْتَبْشِرُوا بِّبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ ۚ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.»

(قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۱)

بی وفایی دان وفا بارِ حق بر حقوقِ حق ندارد کس سبق

قلب
حضور

رد حق: آنکه از نظر حق تعالی مردود است.

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۴

www.ParvizShahbazi.com

راست گُنی وُعدۀ خود، دست نداری ز کیشش

تا همه را رقص گنان جانب میدان نبری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵

چون جَوالی بس گرانی می بَری

ز آن نباید کم، که در وی بنگری

جَوال: کیسه بزرگ از نخ

ضخیم یا پارچه خشن

که برای حمل بار درست

می کردند، بارجامه

ز آن نباید کم: از آن نباید کمتر

باشد؛ لا اقل، دست کم.

www.ParvizShahbazi.com

گنج
حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۸

مولوی، مثنوی،

دفتر چهارم، بیت

۱۵۷۴

آیه
حضور

که چه داری در جَوّال از تلخ و خوش؟

گر همی ارزد کشیدن را، بکش

جَوّال: کیسه بزرگ از نخ ضخیم یا پارچه خشن که برای حمل بار درست می کردند، بارجامه.

ورنه خالی کن جَوّالت را ز سنگ

باز خر خود را از این بیگار و ننگ

مولوی، شوی، دخترپارم، بیت

۱۵۷۵-۱۵۷۷

در جَوّال آن کن که می باید کشید

سوی سلطانان و شاهان رشید

پرویزشهبازی

برنامه ۹۳۸

رشید: راهنما، هدایت کننده

بِسْمِ اللَّهِ
حضور

جَهْدِ بی‌توفیقِ خود کس را مباد

در جهان، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالسَّادَاتِ

سَدَاد: راستی و درستی

«الهی که در این جهان، کسی گرفتارِ تلاشِ بیهوده (کارِ بی‌مزد یا

کوششِ بدونِ موفقیت) نشود. خداوند به راستی و درستی داناتر است.»

جَهْدِ فرعونِی، چو بی‌توفیق بود

تفتیق: شکافتن

هرچه او می‌دوخت، آن تفتیق بود

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۹_۸۴۰

تملق کردن دیوانه، جالینوس را، و ترسیدن جالینوس

جالینوس از مشهورترین اطبای یونان باستان پس

از بقراط محسوب می‌شود.

گفت جالینوس با اصحاب خود

مر مرا تا آن فلان دارو دهد

پرویز شهباز
برنامه ۹۳۸



آنگاه
حضور

مولود، شورش، دختر دوم، پیت ۲۰۹۵

www.ParvizShahbazi.com

تلاذ
حضور

پس بدو گفت آن یکی: ای دُوفُنون
این دوا خواهند از بهرِ جُنون

دُور از عقلِ تو، این دیگر مگو
گفت: در من کرد یک دیوانه رُو

مولوی، مثنوی، دفتر دَوَم،
بیت ۲۰۹۸_۲۰۹۶

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸۸

ساعتی در رویِ من خوش بنگرید
چشمکم زد، آستینِ من درید

آنحضرت
حضور

گر نه جنسیت بُدی در من از او

کی رخ آوردی به من آن زشت‌رو؟

گر نه دیدی جنسِ خود، کی آمدی؟

کی به غیر جنس، خود را بر زدی؟

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸

چون دو کس بر هم زند، بی‌هیچ شک

در میان‌شان هست قدرِ مشترک

کی پَرْدِ مرغی مگر با جنس خود؟
صحبتِ ناجنس، گور است و لحد
سببِ پریدن مرغی با مرغی که جنس او نبود
آن حکیمی گفت: دیدم در تکی
می‌دویدی زاغ با یک، لکَلکی

مولوی، شورش، دختر دوم،

پیت ۲۱۰۲-۲۱۰۳

حضور

پرویز شهباز سرنامہ ۹۳۸

www.ParvizShahbazi.com

در عجب ماندم، بجستم حالشان

آلله
حضور

تا چه قدر مشترک یابم نشان

چون شدم نزدیک، من حیران و دنگ

خود بدیدم هر دوان بودند لنگ

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸

گل
حضور

خاصه شهبازی که او عرشی بُود

عرشی: آسمانی

بایکی جغدی که او فرشی بُود

فرشی: زمینی

آن یکی خورشید علّیین بُود

وین دگر خُفّاش کز سجّین بُود

علّیین: آسمان هفتم،

بهشت، آنجا که نامه عمل

فرشتگان است، ملکوت

اعلی

سجّین: ثابت، دائم، سخت، چاهی به دوزخ

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۰۶_۲۱۰۷

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۸۷

گل
حضور

آن یکی نوری، ز هر عیبی بَری
وین یکی کوری، گدایِ هر دَری

آن یکی ماهی که بر پروین زند
وین یکی کِرمی که بر سرگین زند

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۰۸_۲۱۰۹

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸

عیسیٰ نَفَس:

عیسیٰ دَم

جَرَس: زنگ،

زنگوله

آن یکی یوسف رُخی، عیسیٰ نَفَس

وین یکی گرگی و، یا خر با جَرَس

آن یکی پَرّان شده در لامکان

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸

وین یکی در کاهدان، همچون سگان

تلاش
حضور

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۱۱_۲۱۱۰

با زبانِ معنوی، گُل با جُعَل این همی گوید که ای گنده بَغَل

مولوی،
مثنوی، دفتر
دوم، بیت

۲۱۱۲_۲۱۱۳

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۸

جُعَل: سرگین گردانک، حیوانی شبیه
سوسک که از بوی نامطبوع لذت می برد.

گر گریزانی ز گُلشن بی گُمان
هست آن نفرت کمالِ گُلستان

گل
حضور

غیرتِ من بر سرِ تو دُورباش می زند کای خس، از اینجا دُور باش

پرویز شهبازی

برنامه ۸۳۸

دُورباش: نیزه دوشاخه داری چوبی مرصع که در
قدیم پیشاپیش شاهان می برده اند تا مردم بدانند
که پادشاه می آید و خود را به کنار کشند.

ور بیامیزی تو با من ای دنی

این گمان آید که از کان منی



مولوی، مثنوی،
دفتر دوم، بیت
۲۱۱۴_۲۱۱۵

بَلْبِلَان رَا جَاي مِي زِيْد چَمَن ^{گل}
مَر جُعَل رَا دَر چَمِيْن خُوْشْتَر وَطَن ^{حضور}
چَمِيْن: بول، سرگين

حَق مَرَا چُون اَز پَلِيْدِي پَاك دَاشْت
چُون سَزْد بَر مَن پَلِيْدِي رَا گَمَاشْت؟

پرويز شهبازي
برنامه ۹۳۸

مولوي، مثنوي، دفتر
دوم، بيت ۲۱۱۷_۲۱۱۶

www.ParvizShahbazi.com

یک رگم زیشان بُد و، آن را بُرید **سلام**
در من آن بدرگ کجا خواهد رسید؟ **حضور**

یک نشانِ آدم آن بود از ازل **بدرگ: ناسازگار و**

خشمگین

که ملایک سر نهندش از محل

مولوی، مثنوی،

دفتر دوم، بیت

۲۱۲۰_۲۱۱۸

یک نشانِ دیگر آنکه آن پلیس

نهدش سر که منم شاه و رئیس



ایک اگر ایلیس هم ساجد شوی

اونیودی آدم، اونخیری پُندی

مولوی، شوی، دقردوم،

یت ۲۱۲۳-۲۱۲۱

هم سجود هر مَلَك، میزانِ اوست

هم جُحودِ آن عدو، برهانِ اوست

هم گواهِ اوست اقرارِ مَلَك

جُحود: انکار، ستیز،

عناد

هم گواهِ اوست کُفرانِ سَنَك

پرویز شهبازی برنامه ۹۳۸



برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com